**بسم الله الرحمن الرحیم**

**خبر واحد**

**بحث انسداد**

**تنبیهات انسداد**

**تنبیه اول**

**توضیح فرمایش صاحب فصول**

**بررسی پاسخ شیخ به فرمایش صاحب اصول**

**استاد آیت الله عندلیب همدانی**

**جلسه هفتاد و ششم\_26 اسفند 1398**

مرحوم صاحب فصول معتقد است که چون علم اجمالی داریم به وجود نصب یک طریق برای وصول به احکام فی حال الانسداد، پس نتیجه مقدمات انسداد حجیت طریق است اما کدام طریق؟ آن طریقی که صراحتا ردع و منعی از آن در کلمات شارع مقدس مشاهده نشود، پس نمی توان به ظنونی تعلق گرفته است به خود احکام، یعنی در مسائل فقهیه عمل کرد، باید سراغ ظنونی رفت که تعلق گرفته است به مسائل اصولیه.

شیخنا الانصاری اعلی الله مقامه در مرحله اول، در چهار اشکال گذشته ادعای چنین علم اجمالی را قبول نفرمودند. در اشکال پنجم می خواهند قبول کنند فرضا به این که ما یک علم اجمالی به وجود یک طریق مجعول، اما این سخن صاحب فصول مورد مناقشه است که ما منحصرا باید به ظنونی عمل کنیم که در مساله اصولیه آمده است، نمی توانیم عمل کنیم به ظنون در مسائل فرعیه. چرا؟ روح کلمات حضرت شیخ اعلی الله مقامه این است که ما در مرحله اول می توانیم بگوییم عمل به ظنون در مسائل فرعیه اولویت دارد بر عمل به ظنون در مسائل اصولیه. اگر جایی هر دو بودند، اگر این را هم از ما قبول نمی کنید، در مرحله بعد می گوییم این دو نوع ظن یعنی ظن در مسائل اصولیه و ظن در مسائل فرعیه تساوی دارد نه این که حتما منحصرا باید به ظنونی که در مسائل اصولیه است عمل کنیم، این عصاره بیان مرحوم شیخ.

حال کانّه کسی در این جا به مرحوم شیخ اشکال می کند که چرا شما اولویت را به ظنون در مسائل اصولیه می دهید؟ یا چرا شما تساوی قائل می شوید؟ من مستشکل دو تا مثال میزنم که شما مشاهده خواهید کرد در این دو مثال ما به ظنونی عمل می کنیم که اسمش را گذاشتیم ظن در طریق نه به ظنونی که نامش را گذاشتیم ظن به خود واقع، و به عبارت دیگر ظن به مسائل فرعیه، چرا شما اولویت بلکه حداقل تساوی قائلید؟

اما ان دو مورد و دو مثال؛ مقلدی را فرض کنید که دنبال پیدا کردن یک مجتهد است برای این که به فتوای او عمل کند. حال همین مقلد اهل مطالعه هم هست، خودش ظنونی دارد بر نفس حکم واقعی. هم دنبال تعیین مجتهد است، هم خودش ظنونی دارد در اثر مطالعاتش به این که حکم الله این است. حال اینجا امرش دائر بین دو ظن است، یکی ظن در تعیین مجتهد با ظنونی که تشخیص بدهد اعلم کیست، مجتهد کیست به او رجوع کند، ظن در طریق، ظن در تعیین مجتهد، از آن طرف ظن به حکم واقعی هم دارد، اینجا تکلیف چیست؟ این جا همه می گویند مقلد باید عمل کند به ظن به طریق، نه ظن به حکم فرعی، مقلد باید عمل کند به ظن در تعیین مجهتد نه به ظن در نفس حکم واقعی. چرا شما تساوی بلکه اولویت قائلید، می گویید اتفاقا اولاست به اینکه ظن به حکم واقعی را عمل کند، این جا اصلا جای عمل به ظن به حکم واقعی نیست. او که مجتهد نیست.

مثال دوم قاضی را فرض می کنیم که به ظنونی عمل می کند در طرق منصوبه لقطع المرافعات و می تواند همین قاضی به ظنی عمل کند در تحصیل حق و واقع، من این طور مثال میزنم، برای من قاضی دو راه حل هست؛ خبر واحدی آمده است گفته است مخاصمات را باید به این نحوه حل و فصل کنی، خبر واحدی رسیده است که این نوع مخاصمه راه حلش این است، از این خبر واحد ظن به طریقی پیدا می شود که نصب شده است، لرفع المرافعات. این از یک طرف، حال یک شاهد عادل یا قرائن دیگری کنار هم چید، ظن به این پیدا کرد که حق با زید است نه با عمر. خب دو ظن است یکی ظن به طریق و دوم ظن به حکم واقعی، حق واقعی بین متخاصمین. شما اگربخواهید به ظن اول عمل کنید که مستقیم ظن به حکم شرعی نیست. او را باید اعمال کنید تا به نتیجه برسید اما ظن دوم مستقیم قطع کرده است مخاصمه را. به کدام باید عمل کنیم؟ همه می گویند به ظن طریق.

پس چرا شما جناب شیخ ظن به حکم واقعی را مساوی بلکه اولی گرفتید؟

این ان قلتَ با توضیح مفصل.

عبارت را می خوانم بنویس با دقت:

فإن قلت: نحن نری أنه إذ عین الشارع طریقا للواقع عند إنسداد باب العلم به،

اگر ما ببینیم شارع یک طریقی را برای واقع رسیدن قرار داده است، برای کی؟ برای حالت انسداد. یعنی بدانیم که در حالت انسداد باب علم به حکم (دقت کنید) بدانیم این راه مرجعیت دارد، راه الف.

ثم إنسد باب العلم بذلک الطریق،

اما متاسفانه ما با یک انسداد دومی روبرو شدیم، نه باب العلم باواقع مفتوح است الان نه باب العلم بذلک الطریق، انسداد فی انسدادٍ. نمی دانم واقع چیست؟ واقع بین مواردی در علم اجمالی است که علم اجمالی دارم به وجود تکالیف. طریق هم با علم اجمالی است. علم تفصیلی به طریق ندارم. پس اگر دو انسداد پیش امد یکی انسداد به خود واقع و دوم انسداد به این طریق در چنین فرضی:

کان البناء علی العمل بالظن فی الطریق دون نفس الواقع.

حالا اگر در فرض انسداد در انسداد، من دو ظن پیدا کردم، یکی ظن به طریق، یکی ظن به خود واقع، بنا عقلا، بنا شرع در چنین جایی عمل به خود طریق است نه ظن به واقع. چرا شما این دو تا را در جلسه گذشته این دو را مساوی گرفتید؟ چرا بلکه خواهید فرمود ظن به واقع بر ظن به طریق اولویت دارد؟ اولویت که هیچ تساوی هم نیست. حال من دو نمونه برایت می گویم جناب شیخ.

ألا تری أن المقلد یعمل بالظن فی تعیین المجتهد لا فی نفس الحکم الواقعی،

مقلد کسی است که حکم واقعی بر او معلوم نیست باید به مجتهد مراجعه کند امرش دائر شده است بین دو ظن، یکی ظن در طریق یا بفرمایید ظن در تعیین مجتهد و دوم ظن در خود حکم واقعی. هرگز این دو نوع ظن برابر نیستند تا چه رسد به اینکه ظن در حکم واقعی اولی باشد، این جا جای عمل به ظن در تعیین مجتهد است. ظن در طریق. این یک مثال.

و القاضی یعمل بالظن فی تحصیل الطرق المنصوبة لقطع المرافعات، لا فی تحصیل الحق الواقعی بین المتخاصمین

قاضی­ایی را فرض کنید که دو راه حل برایش هست ظنی:

1. راه حل اول خودش مستقیم وارد بشود و به ظنونی عمل کند که واقع را برای او نشان می دهد ظنا؛ مثلا می گوید حق با زید است. با توجه به این ظن حق واقعی را ظنا بین المتخاصمین تحصیل می کند. مثلا یک شاهد امده است گفته است حق با زید است. یا به این یک شاهد عمل کند یا نه.
2. خبر واحد عادلی آمده است، می گوید در چنین مخاصماتی راه حل این است. خوب این خبر واحد عادل هم ظنی است. منتها ظن به طریق نه ظن به خود واقع. اینجا قاضی حق ندارد به ظنی که خودش به حق واقعی بین المتخاصمین پیدا کرد عمل کند. بلکه باید به ظن به طریق عمل کند، پس چرا شما تساوی بلکه اولویت قائل شدید؟

این ان قلتَ، قلتُ اش چون اول بحث است ان شاء الله جلسه آینده.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد صلی الله علیه و آله و سلم.